

SSN: 1606 - 9110

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی
شماره‌ی بی‌دری ۳۳۴
دوره‌ی سی و هفتم ۱۴۰۰
۱۶ صفحه ۲۹۰۰۰ ریال
www.rosdhamag.ir



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



رشد

نخامون



به نام خدا

الحمد لله الذي جعلنا من آل محمد

با کودکان خانواده مهربان باش
و به بزرگ ترها احترام بگذار.



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



- ♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ♦ برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی
- ♦ دوره‌ی سی و هفتم ♦ ۱۴۰۰
- ♦ شماره‌ی پی‌درپی ۳۳۴

- ♦ مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
- ♦ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ♦ مدیر هنری: کورش پارسائزاد
- ♦ طراح گرافیک: نگین حاج زوار

- نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
- صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
- نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
- چاپ و توزیع: شرکت افست

تصویرگر جلد: میثم موسوی

وبگاه: www.roshdmag.ir
پایام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir
شما می‌توانید قضاها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

۱۶ سرگرمی

۱۱ پسری که به دیگران می‌آموخت

۱۲ بازی نقاشی

۱۳ بطری چرخان

۱۴ پلاستیک‌ها

۶ دردسرهای سنجاق ققلی

۸ اقیانوس اپری

۱۰ خدا خودخواهان را

دوست ندارد

روز ملی خلیج فارس

اردیبهشت ۱۰

اردیبهشت ۱۱

اردیبهشت ۱۲

اردیبهشت ۱۴

اردیبهشت ۱۷

اردیبهشت ۲۳

وقتی از روی چیزی گرد و غبار را پاک می‌کنیم می‌گوییم قشنگ شد، مثل اولش شد. ماه رمضان گرد و غبار خودخواهی، حسادت و بدی را از دل ما پاک می‌کند. آن وقت مثل همان اول که خدای مهربان ما را آفرید خوب و عزیز می‌شویم.

● مهری ماهوتی

اردیبهشت ۱۷

فولاد امام حسن مجتبی (ع)

روز کارگر و آغاز شب‌های قدر

اردیبهشت ۱۲

شهادت حضرت علی (ع)

روز جهانی قدس

عید سعید فطر

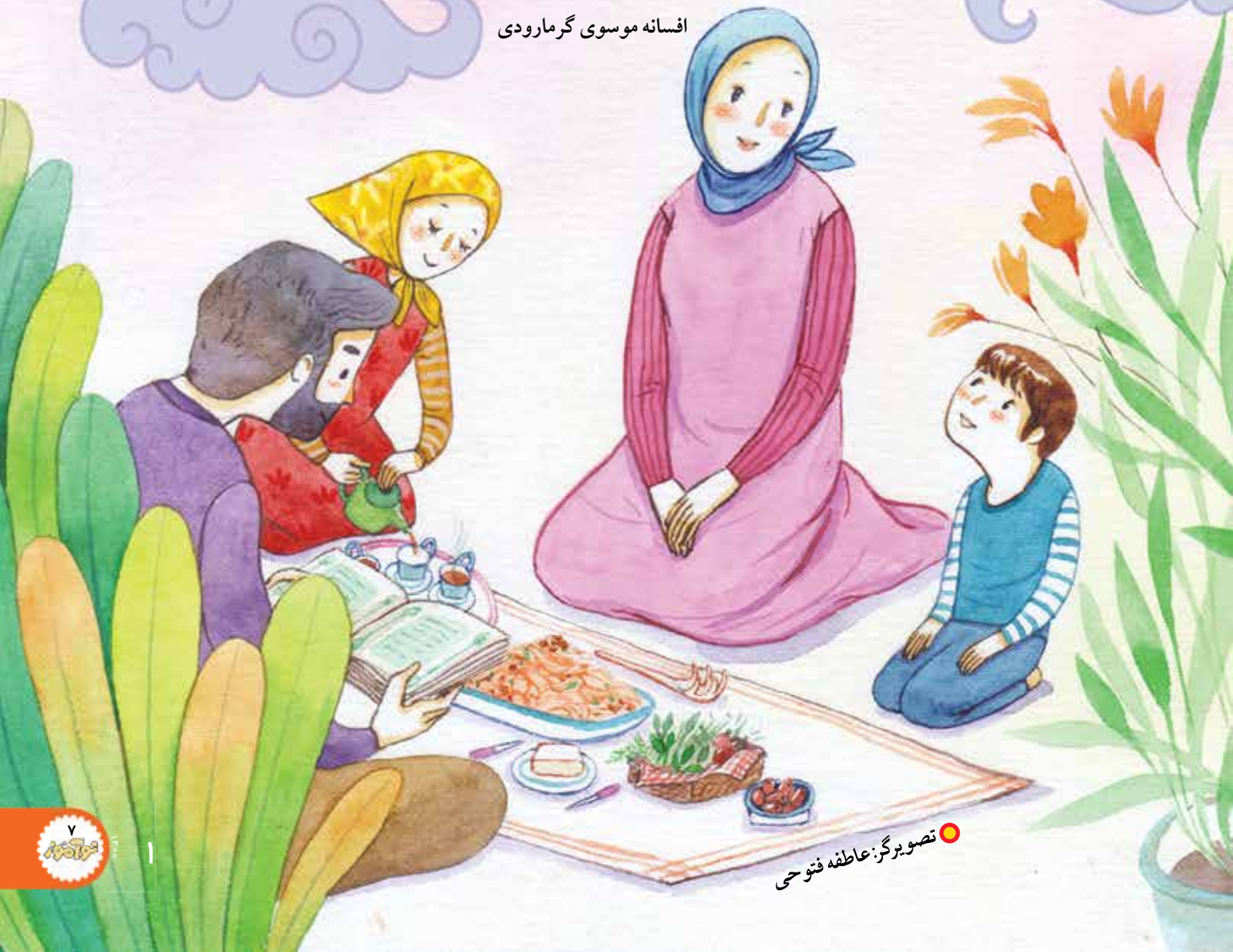


اولین‌ها

همه‌ی ما اولین‌ها را دوست داریم: اولین روزی که به مدرسه رفته‌ایم؛ اولین کتابی که خوانده‌ایم یا اولین روزی که روزه گرفته‌ایم. اولین روزی که من روزه گرفتم، پدرم کنار سفره‌ی افطار نشسته بود و دعا می‌خواند. مامان ظرف ماکارونی را وسط سفره، کنار نان و پنیر و سبزی گذاشت.

من گفتم: «چه قدر کم! با این که ما سیر نمی‌شویم.» خیلی گرسنه بودم و فکر می‌کردم غذا کم است؛ اما با همان بشقاب اول سیر شدم. مادرم گفت: «باز هم دلت ماکارونی می‌خواهد؟» خندیدم و گفتم: «اصلاً. حرفش را هم ننزید.» حالا هر سال روز اول ماه رمضان که کنار سفره جمع می‌شویم، پدرم می‌گوید: «مطمئنی با این غذا سیر می‌شوی؟» من هم می‌خندم و می‌گویم حتماً سیر می‌شوم؛ حتماً.

افسانه موسوی گرمارودی



تصویرگر: عاطفه فتوحی



خروس می گفت قوقو

طاهره اید • تصویرگر: سمیه محمدی

قوقو... قوقو... قوقو... قوقو... قوقو... قوقو... قوقو... قوقو... قوقو... قوقو...

یکهو صدایی شنید: «گمانم گم شده‌ای؟»
یک سمندر بی خال از پشت سنگی بالا آمد.
خروسو عقب رفت. گفت: «نشده‌ام.»
سمندر گفت: «کجا می روی؟»
خروسو آهسته گفت: «نمی دانم.»

خروسو به بیابان رسید. یک دفعه قوقویش گرفت. سرش
را چرخاند. دور و برش را نگاه کرد. وقتی کسی را ندید،
سرش را زیر بالش برد و خواند: «قوقو. قوقو.»
خروسو نمی توانست قوقولی قوقو بخواند، فقط
می گفت: «قوقو قوقو.»

قوقو!
قوقو!

سمندر گفت: «وقتی کسی نمی‌داند کجا می‌رود، گم شده است.»

خروسو آهی کشید و گفت: «از مزرعه می‌آیم.»
سمندر از روی سنگ پایین پرید. به چشم خروسو زُل زد و گفت: «چرا سر به بیابان گذاشتی؟»

باز خروسو قوقویش گرفت. نمی‌خواست جلوی سمندر قوقو کند. می‌ترسید او هم مسخره‌اش کند. با بال‌هایش نوکش را بست. هوادر گلویش پیچید. سرفه‌اش گرفت. سمندر جلو پرید. با دست به پشتش زد. نوک خروسو باز شد. قوقو، قوقو، قوقو از دهنش پرید.

سمندر دور خروسو چرخید. خروسو سرش را پایین انداخت. سمندر گفت: «چرا توی مزرعه نماندی؟»

خروسو گفت: «من مثل خروس‌های دیگر نیستم.»
سمندر گفت: «خب نباش.»

خروسو بالش را باز کرد و گفت: «همه مسخره‌ام می‌کنند.»
سمندر گفت: «کی؟»

خروسو گفت: «جوجه‌ها.»
سمندر گفت: «فقط جوجه‌ها؟»

خروسو کمی عصبانی شد: «مرغ‌ها، خروس‌ها، همه.»
سمندر با پنجه‌اش سرش را خاراند و گفت: «تو از آن‌ها فرار می‌کنی؟»

خروسو آهسته گفت: «خب مسخره‌ام می‌کنند.»
بعد هم نوکش را محکم بست تا قوقو نکند.
سمندر گفت: «آن‌ها که این‌جا نیستند، پس چرا راحت نمی‌خوانی؟»

خروسو چیزی نگفت. سمندر گفت: «نکند از آوازت خوش نمی‌آید؟»

خروسو گفت: «معلوم است که...»
یک‌دفعه سر و کله‌ی یک سمندر با خال‌های زرد پیدا شد. سمندر خال‌دار گفت: «هی بی‌خال بیا برویم آب بازی.»
بی‌خال گفت: «الآن.»

خروسو با تعجب به سمندر خال‌دار نگاه کرد. بی‌خال به طرف خال‌دار دوید. خروسو پرسید: «کدامتان سمندر واقعی هستید؟ تو که خال نداری یا او که خال دارد؟»
بی‌خال گفت: «همه‌ی سمندرهای واقعی خال دارند؛

اما من هم که خال ندارم، واقعی‌ام.»

سمندر خال‌دار گفت: «واقعی متفاوت.»
خروسو خواست پرسد: «مسخره‌ات نمی‌کنند؟» پرسید.
سمندر‌ها راه افتادند. خروسو با خودش گفت: «یعنی

من هم یک خروس واقعی‌ام؟»
دوباره قوقویش گرفت. نوکش را بست؛ اما یک‌دفعه آن را باز کرد و خواند:

«قوووو... قوووو.»
نفس راحتی کشید. دلش خواست دوباره بخواند.
نوکش را باز کرد و کمی بلندتر خواند:
«قوووو... قوووو.»

سمندر بی‌خال از دور برایش سوت زد. خروسو خندید و با نوک باز به سمت مزرعه راه افتاد:
«قوووو... قوووو.»
«قوووو... قوووو.»





یک کم صبوری

مریم عابدی

مامان من خانم معلّم
یا که همان آموزگار است
از مهر تا خرداد هر سال
در مدرسه مشغول کار است

امسال امّا کار مامان
با گوشی و نیمه حضوری است
این مشکل امّا چاره دارد
راهش فقط یک کم صبوری است

هر دانش آموزی نشسته
در خانه با گوشی و تبلت
نه تخته و برپا و برجها
نه جیغ و داد و هیس و ساکت

حتّى اگر نت خوب باشد
با سرعتی بالاتر از نور
مثل کلاس واقعی نیست
این درس دادن های از دور



تصویرگر: حدیثه قربان

مریم اسلامی



در تابه، اسفناج است
با تخم مرغ و روغن
شامی به این قشنگی
اصلاً ندیده‌ام من

انگار توپ خورشید
افتاده در علفزار
یا بوته‌ی گیاهی
گل داده در علفزار

نقاشی است، شعر است
یعنی فقط غذا نیست
من نمره‌ی هنر را
دادم به مادرم بیست



درکمد

سین. قاف، سنجاق قفلی معمولی نیست. او روان‌شناس اشیا و چیزهاست. هر کسی گیر بیفتد تماس می‌گیرد تا او برود و کمکش کند. معمولاً لباس‌های پاره، کیف‌های خراب، پیراهن‌های بی‌دکمه با سین. قاف تماس می‌گیرند. «طلایی»، سنجاق قفلی کوچولو، دستیار اوست. سین. قاف، دایمی طلایی است. طلایی از آن‌ها است که مامان‌ها معمولاً یکی در کیفشان دارند.

نقره‌ای با دوستش طلایی تماس گرفت و گفت: «الو دوست‌جان، سلام. گیر یک مارک لباس ترسو افتاده‌ام. می‌شود خودتان را برسانید؟»
طلایی که دلش برای نقره‌ای تنگ شده بود ذوق‌زده شد و گفت: «سعی کن سر و صدا راه بیندازی یکی در کمد را باز کند، زود می‌رسیم. خودت را بکوب به دیوار کمد.»
نقره‌ای گفت: «سعی می‌کنم. اگر لرزش‌های ترسو جان بگذارد.»

غنچه یک پیراهن نو خریده بود. از پیراهن، مارک کوچولوی لباس آویزان بود. مارک لباس با یک سنجاق قفلی نقره‌ای کوچولو به پیراهن وصل شده بود. پیراهن در کمد لباس غنچه بود. داخل کمد، مثل شب تاریک تاریک بود.



مارک پیراهن، بدجور می‌لرزید. دست خودش نبود. هی می‌خورد به پیراهن کناری. نقره‌ای هم کلافه شده بود. مثل تاب از این طرف می‌خورد آن طرف، از آن طرف می‌خورد این طرف.

«سرم گیجولی رفت. چشم‌هایم چپولکی شد.»

چه خبر بود این همه سروصدا؟

«ف فرومگاه که بوبوبوبیم من شب‌های یک چراغی که روروشن بوبوبوبود. ای ای این جا هی هی هیچی...»

تصویرگز: ثریا مختاری

تو از چه چیزهایی می ترسی؟

راستش من هم از نیس زنبور و صدای دعوا می ترسم.

همان موقع سین. قاف و طلایی رسیدند و از کنار غنچه در کمد چپیدند. طلایی پرید بغل نقره‌ای و جیلینگ صدا کردند. غنچه دوباره تعجب کرد: «این صدا دیگر از کجا بود؟»

از آن طرف، مارک لباس خوش حال بود که نور می دید و ترسش ریخته بود. صدا بند آمد و غنچه هم که فهمید صدایی نمی آید در کمد را بست و دوباره همه جا مثل زیرزمین تاریک شد. مارک لباس دوباره شروع به لرزیدن کرد.

دایی خان، دوستان از تاریکی می ترسد، مشاوره بده حالش جا بیاید.

طلایی گفت: «دایی خان خود شما گفتید هر کسی از چند چیز می ترسد.»
سین. قاف فکر کرد و گفت: «آهان خوشم آمد. من از سوسک هم هنوز می ترسم.»
مارک لباس تا این را شنید زد زیر خنده و گفت: «چه بامزه!»
نقره‌ای هم که داشت ریزریزکی می خندید گفت: «پس همه یک جورایی ترسو هستیم.»
طلایی خوش حال بود که همه از ترس هایشان گفتند.

چی شد ترسم کم شد.

چون خندیدیم.

آهان خوشم آمد. م م من نمی توانم مشاوره ب ب بدهم. چون من هم می می ترسم.

نقره‌ای دوباره از لرزش های مارک لباس تاب می خورد. سین. قاف هم به لباس بغلی قفل شده بود و قفلش دیلینگ دیلینگ صدا می داد. طلایی یک دفعه یادش افتاد که دایی اش از تاریکی می ترسد. نقره‌ای به سین. قاف گفت: «شما که روان شناس هستید چرا می ترسید؟ شما که این قدر ستان زیاد است چرا؟»
سین. قاف گفت: «د د دست خودم نی نی نیست، می می ترسم.»

طلایی یادش افتاد خودش هم از بعضی چیزها می ترسد.

چون کنار هم هستیم.

چون فهمیدیم ترسیدن اشکال ندارد.



● محمد هادی نیکخواه آزاد

اقیانوس ابری

● تصویرگر: کیانا میرزایی

دو سال پیش بابا می‌خواست برای بازدید از یک کارخانه به استان مازندران برود. من هم همراه بابا رفتم. وسط راه بودیم که راه‌بندان شد. داشتند قسمتی از جاده را تعمیر می‌کردند. مأموران از ما عذرخواهی کردند و گفتند در حدود دو ساعت راه‌بندان طول می‌کشد. کنار جاده، یک تابلو بود که روی آن نوشته بود «چلاو». بابا پیشنهاد کرد به چلاو برویم.

جاده‌ی قشنگی بود. در انتهای جاده، به روستای فیلبند رسیدیم. وقتی از ماشین پیاده شدیم، منظره‌ی جالبی دیدیم. ما بالاتر از ابرها بودیم. انگار زیر پایمان اقیانوسی از ابر موج می‌زد.



بابا برای من چای ریخت. پرسیدم: «ابرها چگونه درست می‌شوند.»

بابا گفت: «الآن با این آب جوش و چند

تایخ برایت ابر درست می‌کنم.»



✽ فیلم انجام این آزمایش را می‌توانی در واقعیت افزوده تماشا کنی.

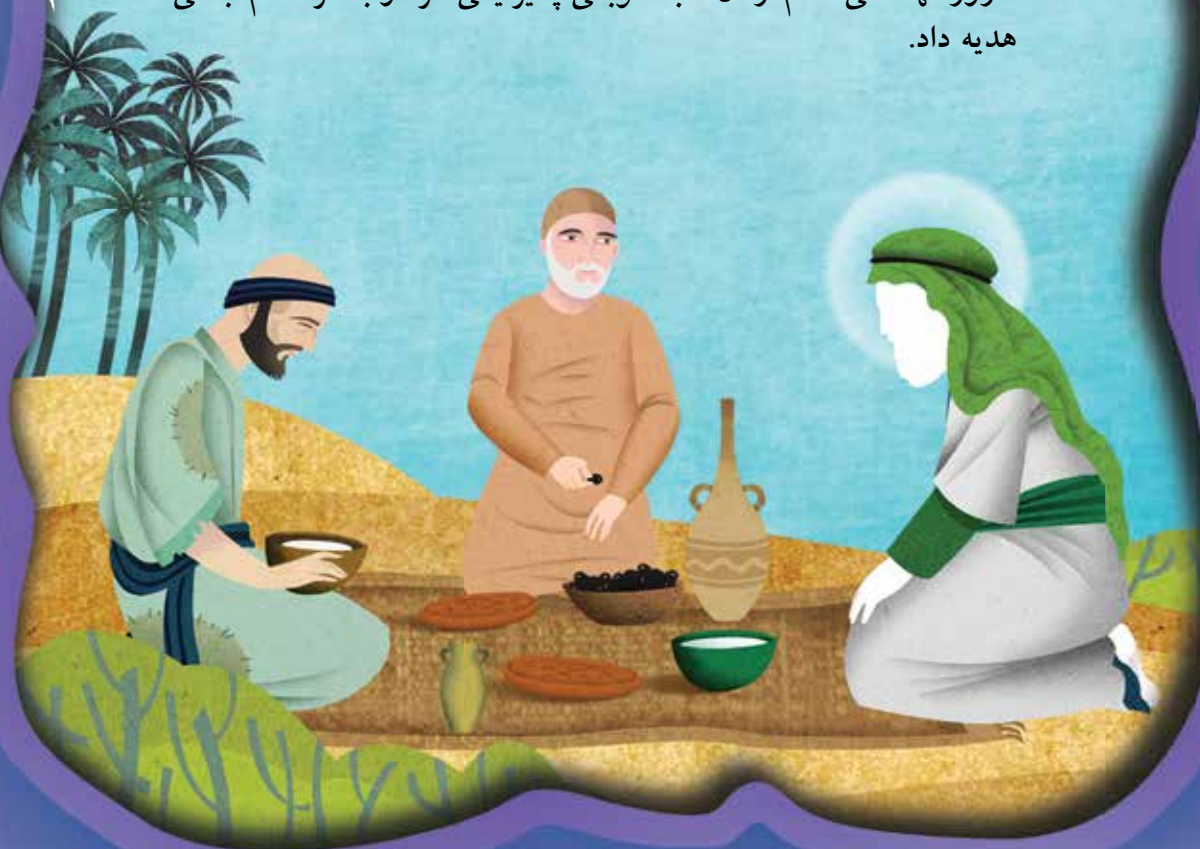


خدا خودخواهان را دوست ندارد

● بهروز رضایی

● تصویرگر: رضا مکتبی

امام حسن مجتبی^(ع) از راهی می‌گذشت. چند فقیر را دید که دور سفره‌ای نشسته بودند و غذا می‌خوردند. در سفره‌ی آن‌ها جز نان خشک چیزی نبود. آن‌ها امام حسن^(ع) را دیدند و از امام دعوت کردند مهمانشان بشود. امام زیر لب به خودش گفت: «خدا خودخواهان را دوست ندارد.» پس از اسب پیاده شد و کنار سفره نشست و چند لقمه با آن‌ها خورد. بعد گفت: «من دعوت شما را قبول کردم و مهمان شما شدم. حالا شما هم قبول کنید و یک روز مهمان من باشید.» روز مهمانی، امام از آن‌ها به خوبی پذیرایی کرد و به هر کدام لباسی هدیه داد.





پسری که به دیگران می‌آموخت



● محسن هجری

● تصویرگر: گلنار ثروتیان

تبریز شهری زیبا و تاریخی است. شهری که آرامگاه فیلسوف، ستاره‌شناس و پزشک نامدار، قطب‌الدین شیرازی است. نام او محمود بود و در شهر کازرون (استان فارس) به دنیا آمد. بعدها به نام قطب‌الدین مشهور شد. در نوجوانی پزشکی را آموخت و بیماران را درمان می‌کرد.

بعدها محمود از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی شد و در رصدخانه‌ی مراغه در کنار او درباره‌ی ستاره‌ها و سیاره‌ها تحقیق می‌کرد. نظریه‌های علمی او درباره‌ی مدار حرکت ستارگان در تاریخ علم مشهور است.

او کتاب‌های زیادی نوشت و کنار این فعالیت‌های علمی و تحقیقی، علاقه‌ی فراوانی به هنر داشت.

از محمود چند کار را می‌توان آموخت:

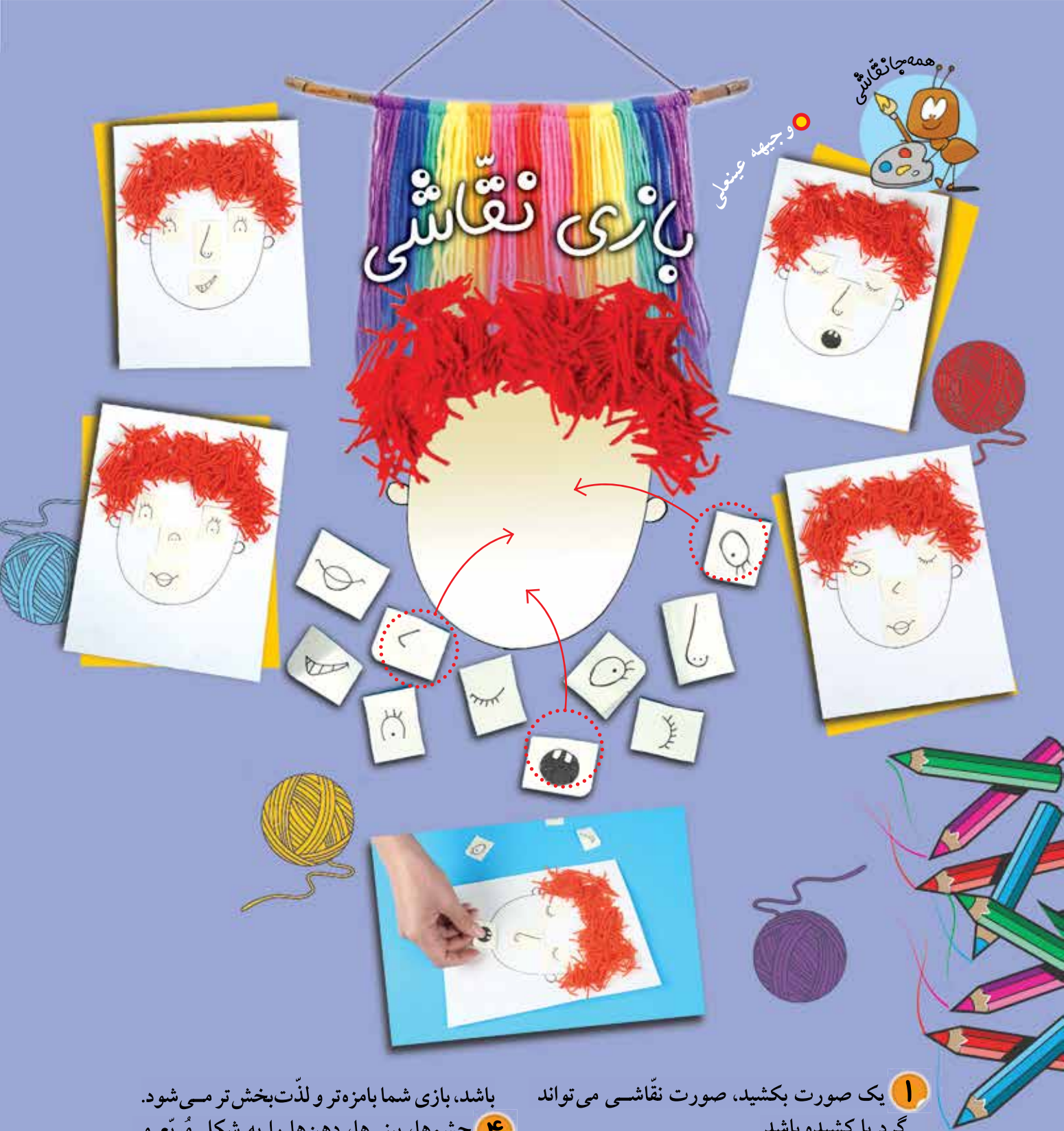
- خدمت به مردم و کمک به دیگران وظیفه‌ی همه‌ی ماست.
- برای آموختن هر دانشی باید به سراغ اهل آن برویم، حتی اگر در شهری دور دست باشد.
- باید آن‌چه را می‌دانیم، به دیگران هم آموزش بدهیم.





و جیبده عینعلی

بازی نقاشی



۴ باشد، بازی شما بامزه تر و لذت بخش تر می شود.
چشم ها، بینی ها، دهان ها را به شکل مربع و مستطیل های کوچک دوربری کنید. این برش ها بستگی به اندازه ی صورت و شکل ها دارد.
۵ حالا ببینید چند تا صورت می توانید با حالت های مختلف با این ترکیب بندی درست کنید.

۱ یک صورت بکشید، صورت نقاشی می تواند گرد یا کشیده باشد.
۲ می توانید برایش با کاموا «مو» بگذارید و یا موهایش را نقاشی کنید.
۳ حالا چند چشم، بینی و دهان جور واجور روی کاغذ دیگر نقاشی کنید. هر قدر مختلف تر

وسایل مورد نیاز:
قیچی،
بطری پلاستیکی،
برچسب‌های رنگی
یا رنگ

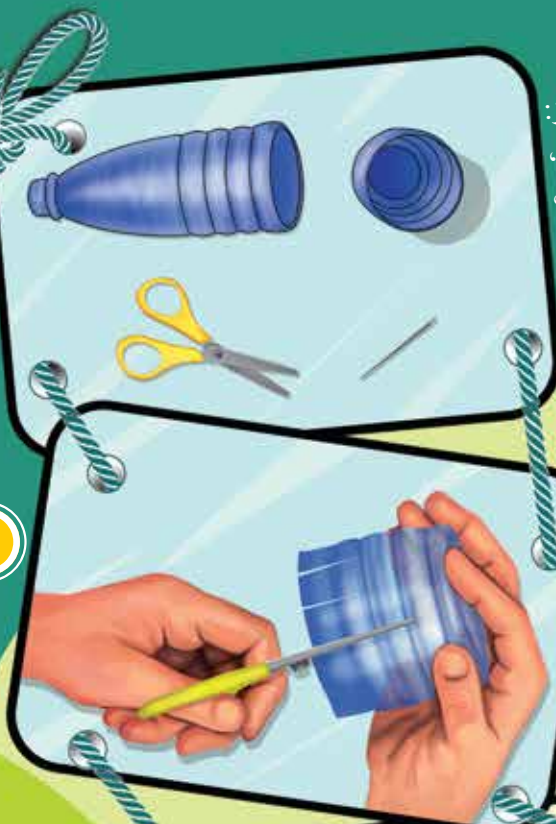
● صادق جلایی‌فر

● تصویرگر: معین صدقی

بطری چرخان

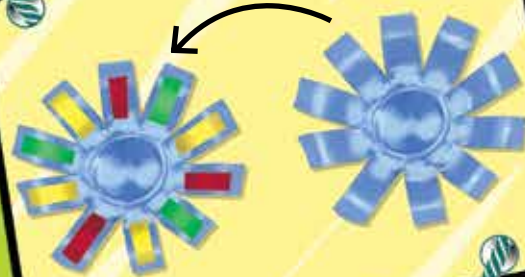
۱

از یک بزرگ‌تر بخواهید انتهای
بطری را برای شما بُرد و جدا کند.



۲

بدنه بطری را با فاصله‌های مساوی، برش دهید.
پره‌های به‌وجود آمده را به سمت بیرون تا کنید.
می‌توانید با برچسب‌های رنگی پره‌ها را تزئین کنید
تا هنگام چرخش بهتر دیده شوند.



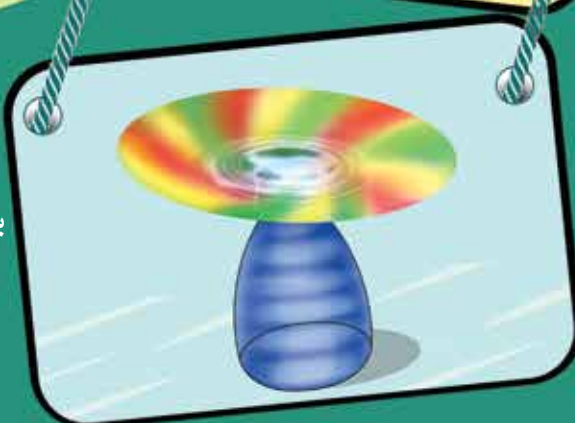
۳

همه‌ی پره‌ها را در یک جهت کمی تا کنید.



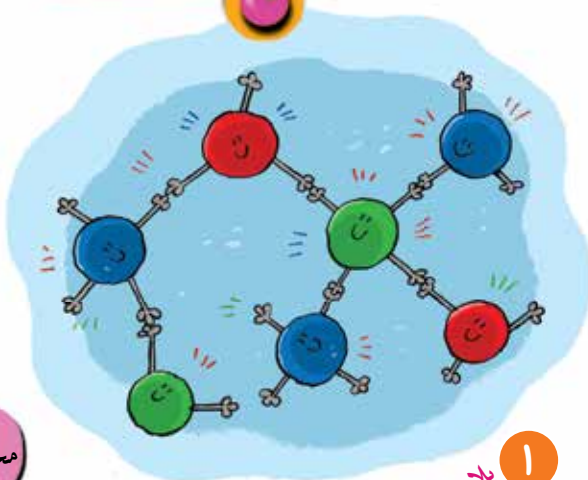
۴

پره‌ها را روی دهانه‌ی بطری بگذارید و
بطری چرخان را مقابل باد قرار دهید.



پلاستیک‌ها

۳ استفاده از پلاستیک‌ها



۱ پلاستیک‌ها از کجا آمده‌اند؟

پلاستیک در زبان یونانی یعنی شکل پذیر. در یک واکنش شیمیایی، مولکول‌های کوچک و ساده با هم پیوند برقرار می‌کنند و مولکول‌های بزرگ به وجود می‌آیند. به زنجیره‌ی این مولکول‌های بزرگ، پلاستیک می‌گویند.

۲ ویژگی‌های پلاستیک



۴ بدی پلاستیک‌ها

بیشتر پلاستیک‌ها در طبیعت باقی می‌مانند و تجزیه نمی‌شوند و خاک را آلوده می‌کنند.

لاک پشت‌ها، وال‌ها، دلفین‌ها، فک‌ها، و پرندگان دریایی به اشتباه پلاستیک‌های ریخته شده در اقیانوس‌ها را می‌خورند و می‌میرند.

باعث بیماری‌های تنفسی و سرطان می‌شوند.

بر اثر سوزاندن پلاستیک‌ها، کربن زمین گرم‌تر و لایه‌ی اوزون سوراخ می‌شود.



۵

سالانه هشت میلیون تن زباله های پلاستیکی از رودها، دریاها و آب های زیرزمینی به اقیانوس ها می رسند و روی هم انباشته می شوند.

۷

اگر به جای پلاستیک، به کمک گیاهان و مواد معدنی ظرف هایی را تولید کنیم؛ بسیار سریع تر در طبیعت تجزیه می شوند و آسیبی به زمین نمی رسانند.



۶

سرعت تجزیه ی مواد مختلف فرق می کند:

کیسه های پلاستیکی
۱۰ تا ۲۰ سال

بطری های پلاستیکی
۴۵۰ سال



ظرف های پلاستیکی
۵۰ تا ۸۰ سال

کاغذ ۲ تا ۴ هفته

پاکت های شیر ۵ سال

برگ درخت ۱ تا ۳ ماه

۸

به جای پلاستیک از چه چیزهایی می توانیم استفاده کنیم:

ظرف های کاغذی

مسواک هایی
با بدنه ی چوبی

شانه ی مقوایی

ظرف های
شیشه ای

سبدهای
خرید و کیسه های
پارچه ای

نی های کاغذی

لباس های
پارچه ای



بگرد و پیدا کن

علی حیدری

۱

شکل هشتم ، شکل ششم ، شکل چهارم

شکل اول ، شکل دوم ، شکل سوم

۲

شکل هشتم ، شکل ششم ، شکل چهارم

شکل اول ، شکل دوم ، شکل سوم

۳

شکل هشتم ، شکل ششم ، شکل چهارم

شکل اول ، شکل دوم ، شکل سوم

۴

شکل هشتم ، شکل ششم ، شکل چهارم

شکل اول ، شکل دوم ، شکل سوم



این نمودار ستونی در مورد الگوی ساخت شکل ها با استفاده از چوب کبریت است. این نمودار به کدام الگو مربوط است؟

بازی ریاضی

مجید عمیق

۲۱ = ۳ + ۳ + ۳ + ۳ + ۳

۱۷ = ۳ + ۳ + ۳ + ۳ + ۳

۱۸ = ۳ + ۳ + ۳ + ۳ + ۳

= ?

جدول

زهرا اسلامی

۱. تو را به دنیا آورده است.
۲. پرندۀ ای زیبا
۳. با آرد درست می شود.
۴. رنگ صلح و دوستی
۵. اولین فصل سال
۶. رطوبت
۷. به جمع پدر و مادر و فرزندان می گویند.
۸. جانور موزی
۹. مواد دور ریختنی
۱۰. باد شدید





را بگیرد

این بازی گروهی است و فقط به یک توپ برای انجام بازی نیاز

دارید.

● نیمه قاسم زاده عقابانی
● تصویرگر: شیوا ضیایی

ابتدا به دو گروه مساوی تقسیم می‌شوید. یک نفر از گروه اول در نقطه‌ی شروع، می‌ایستد و توپ را به هوا پرتاب می‌کند. بقیه به محض افتادن توپ، باید آن را بردارند. هرکس زودتر توپ را برداشت، با گفتن «ایست»، موفقیت خود را اعلام می‌کند. بعد باید به کمک هم گروهی‌های خود و با پاس دادن توپ، آن را به نقطه‌ی شروع برسانند تا گروهش برنده شوند. گروه مقابل هم باید جلوی آن‌ها را بگیرند و توپ را از دست گروه رقیب در بیاورند و خودشان آن را به نقطه‌ی شروع برسانند. این گروه در دور بعد، توپ را پرتاب می‌کند.



آشپزی
من و مامان



عصاره‌های خوش مزه

زهره اسلامی
عکاس: اعظم لاریجانی
تصویرگر: میثم موسوی

مواد لازم:

- * سیب زمینی پخته، سه عدد متوسط
- * پیازچه خرد شده، سه قاشق غذا خوری
- * شوید خرد شده، نصف پیمانه
- * لوبیا چیتی پخته، نصف پیمانه
- * ماست چکیده، نصف پیمانه
- * سس مایونز، دو قاشق غذاخوری
- * آب لیمو، نمک و فلفل، به میزان لازم

سالاد سیب زمینی و نشوید

طرز تهیه: ۱ مامان سیب زمینی‌ها و لوبیاها را پخت؛ پیازچه و شوید را خرد کرد.

۲ من تمام مواد را در ظرف مناسبی ریختم و خوب مخلوط کردم.

۳ به آن‌ها ماست چکیده، آبلیمو و سس اضافه کردم.

* سالاد خوشمزه ما آماده شد، شما هم امتحان کنید.

